

نگاهی به نمادپردازی در غزل حسین منزوی

یاهو نوریا*

چکیده

حسین منزوی از سرآمدان غزل‌سرایی در دوره معاصر است. محتوای غالب شعر او عشق است و در غزل او سنت و نوآوری در شکل و محتوا در کنار هم و با هم دیده می‌شود. یکی از عناصر صوری شعر که ترکیب سنت و نوآوری در آن مشهود است، تصاویر شعری می‌باشد و از این میان نماد به عنوان یکی از محوری‌ترین تصاویر شاعرانه در دوره معاصر، مورد توجه منزوی بوده و شاعر در این مورد نوآوری‌هایی داشته و در برخی موارد نیز تحت‌تأثیر سنت بوده است. بررسی نماد در شعر منزوی موضوعی است که در این مقاله مد نظر است. ارتباط نمادها با ذهنیت شاعرانه و جهان‌بینی منزوی، تأثیرپذیری از سنت در نمادپردازی و نوگرایی‌ها و نوآوری‌ها در این مورد و انعکاس ویژگی‌های عصر شاعر در نمادپردازی مورد بررسی و پژوهش قرار گرفت و روشن شد که منزوی در نمادپردازی تحت‌تأثیر ذهنیت خاص خود است. در برخی از غزلیات او نمادها ریشه در عاطفه شخصی و در برخی موارد متأثر از عاطفه اجتماعی شاعرند. در کنار این در نمادپردازی شاعرانه منزوی سنت و نوآوری در کنار هم دیده می‌شود و نمادهای او ترکیبی از کهنه و نو است که در این مقاله به آن پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی

منزوی، غزل معاصر، نمادپردازی، ذهنیت و جهان‌بینی، سنت، نوآوری

* دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ماکو، ماکو، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۵/۳۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۴/۱۳

سمبل یا نماد یکی از انواع تصاویر شعری است. تصویر شعری یا خیال را «تصرف ذهنی شاعر در مفهوم طبیعت و انسان و کوشش ذهنی او برای برقراری نسبت میان انسان و طبیعت» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۲) دانسته‌اند و تصویرسازی را ارایه تصویر ذهنی از طریق تجربه حسی تعریف کرده‌اند. شعر «به طور مستقیم با وزن و آهنگی که ما در هنگام بلند خواندن آن احساس می‌کنیم، حواس ما را جلب می‌کند اما به صورت غیر مستقیم با تصویرسازی، یعنی ارایه تصویر خیالی از تجربه حسی جلب توجه می‌کند» (پرین، ۱۳۸۱: ۴۶). خیال سازنده‌ترین عنصر شعر، تصویر ذهنی اشیاء و پدیده‌هایی است که قبلاً احساس و تجربه شده‌اند و اینک در دسترس حس قرار ندارند. تخیل از دیدگاه کالریج: «یک نیروی زنده و حیاتی است که قدرت ترکیب عناصر مختلف، هم‌چون تازه، کهنه، طبیعت و ذهن و همه چیزهای متفاوت را ذوب و پراکنده و سپس ترکیب می‌نماید. به عبارت دیگر، این قدرت تخیل شاعر است که همیشه نظم را از پریشانی می‌آفریند. پس شاعر «آفریننده» است. وی این مطلب را در جواب سؤال «شاعر کیست؟» عنوان می‌کند (دیچیز، ۱۳۶۹: ۱۸۲)

یکی از پرکاربردترین عناصر خیال، نماد یا سمبل است که در دوره معاصر با تأثیرپذیری از مکتب سمبولیسم اروپایی و تحت تأثیر این مکتب، کاربرد آن گسترش یافته است، البته در شعر سنتی فارسی نیز نمادگرایی به خصوص در شعر عرفانی پرکاربرد بوده است. در معنای لغوی نماد چنین آمده: «نماد به چیزی گفته می‌شود که از راه تشابه، اتحاد و یا قرارداد از حضور چیزی که قابل رویت نیست، حکایت می‌کند و با موضوع خود از راه همبستگی با ایده‌های کلی وابسته باشد» (Edin and Glenda, ۱۹۷۷: ۱۹۲)

در حوزه ادبیات، سمبل یا نماد به چیزی گفته می‌شود که هم خودش باشد و هم مظهر مفاهیمی دیگر؛ مثلاً درخت زیتون علاوه بر مفهوم واقعی‌اش، نماد صلح و دوستی نیز هست. سمبل «چیزی است که معنای خود را بدهد و جانشین چیز دیگری نیز بشود یا چیز دیگر را القاء کند» (میرصادقی، ۱۳۷۷: ۲۴۷) و سمبولیسم و نمادگرایی: «هنر بیان افکار و عواطف نه از

نگاهی به نمادپردازی در غزل حسین منزوی ❑ ۸۱

راه شرح مستقیم و نه به وسیله تشبیه آشکار آن افکار و عواطف به تصویرهای عینی و ملموس، بلکه از طریق اشاره به چگونگی آنها و استفاده از نمادهایی بی توضیح برای ایجاد آن عواطف و افکار در ذهن خواننده دانست» (چدویک، ۱۳۷۵: ۱۱)

ادای نام موضوع بخش عمده لذت نهفته در شعر را تباه می‌کند، چه این لذت همان روند کشف و ظهور تدریجی است و بر این اساس کاربرد نماد در شعر بر زیبایی، لذت و تأثیر آن می‌افزاید. در دوره معاصر، در ادبیات نوین فارسی، نمادپردازی و سمبولیسم بیشتر در ساحت شعر اجتماعی بوده است و گرایش به سمبولیسم و نمادپردازی در شعر معاصر دلایل چندی داشته که پورنامداریان چنین به آن اشاره می‌کند:

الف) اختناق و استبداد شدید حاکم بر جامعه بسته آن روز و تأثیر منفی آن بر ادبیات

ب) تأثیر و تأثر از مکتب‌های ادبی جهان به خصوص مکتب سمبولیسم

ج) ابهام‌آفرینی و عمق بخشی و جستن راهی برای غنای جوهر هنری و ادبی آثار از مسیر

نمادپردازی و نمادآفرینی یا آشنایی‌زدایی از نمادهای پیشین

د) غنای معنایی و چندآوایی کردن آثار هنری از طریق نماد پردازی» (پورنامداریان و

شکیب، ۱۳۸۷: ۱۴۸)

به نظر موارد الف و ب از اصلی‌ترین عوامل گرایش به سمبولیسم در شعر معاصر فارسی بوده‌اند؛ چرا که این دوره، دوره گسترش تأثیرپذیری از ادبیات غرب و مکاتب ادبی غربی و به خصوص سمبولیسم است. استبداد رضاخانی و در کل پهلوی، نیز عامل دیگری در گرایش به سمبولیسم بوده است و حتی این مورد سبب شده که اشعار سیاسی و اجتماعی، بیشتر در قالب زبانی سمبلیک بیان شود و همین گرایش‌ات اجتماعی در شعر سمبولیک فارسی، سبب تمایز سمبولیسم ایرانی و اروپایی شده است؛ چرا که در ادبیات اروپا سمبولیسم رنگی اجتماعی ندارد، حال آن‌که در شعر فارسی این مکتب هر چه بیشتر با شعر اجتماعی گره خورده است و جریان شعری «سمبولیسم اجتماعی» در شعر معاصر فارسی پدید آمده است. با این همه در دوره معاصر نمادپردازی در شعر شاعران غزل‌سرا نیز دیده می‌شود و شاعران

۸۲ نگاه به نمادپردازی در غزل حسین منزوی

غزل‌سرا، بی‌توجه به سیاست و اجتماع برای غنای هنری و عمق معنایی شعر خود بیشتر از سمبل و نماد سود جست‌اند. البته پاره‌ای از غزلیات نیز در این دوره غزلیاتی با محتوای سیاسی و اجتماعی‌اند و حاوی نمادهایی سیاسی - اجتماعی هستند. از میان شاعران غزل‌سرای معاصر، حسین منزوی از شاعرانی است که در شعر او نمادهایی زیبا و هنری می‌توان یافت. این نمادها برخلاف نمادهایی که در شعر شاملو، نیما، اخوان، فروغ، شفیعی کدکنی و... استفاده شده‌اند، کمتر رنگی اجتماعی دارند و یک‌دست نیستند؛ به این معنا که شاعر در این نمادگرایی هم نگاهی به گذشته و سنت شعری دارد و نمادهایی تکراری از شعر سنتی را برمی‌گزیند و از شاعران سنتی و آثار کلاسیک به عاریت می‌گیرد و هم در مواردی نوجو و نوگراست و خود نمادهایی خلق می‌کند. علاوه بر این عشق و سیاست و عاطفه فردی و اجتماعی نیز در نمادپردازی به هم آمیخته می‌شود. برخی نمادها، انعکاس روح رمانتیک و غنایی شاعرند و نمادهایی شخصی و فردی‌اند و برخی انعکاس‌دهنده اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی شاعر. گاهی این نمادها ریشه در پشتوانه فرهنگی شاعر دارد و غنای شعر او را در این مورد نشان می‌دهند و گاهی عینیت‌گرایی و فردیت‌گرایی و تجربه‌گرایی خاص او را می‌نمایانند. در برخی موارد شاعر، ملهم از طبیعت است و در برخی موارد از زندگی شهری و مدرن. در برخی موارد نیز، فرهنگ ایرانی و شرقی سرچشمه نمادپردازی او می‌شود.

منزوی و تأثیر ذهنیت او در نمادپردازی

آنچه در نمادپردازی منزوی جلب توجه می‌کند تأثیر ذهنیت غنایی وی در نمادپردازی است. واضح است که هر کدام از شاعران با تصاویر شعری خود، نمایان‌گر روح شاعرانه خویش‌اند. ذهن شاعر و نگرش و احساس او، در تصویرپردازی شاعرانه دخیل است و تصاویر شاعرانه در نهایت، از کارگاه ذهن و نحوه نگرش شاعر گذشته و رنگ ذهنیت و نگاه او را به خود می‌گیرند. شفیعی کدکنی در این ویژگی تصویرپردازی شاعرانه می‌نویسد: «بر روی هم، شعر هر کس، به ویژه تصویر او نماینده روح و شخصیت روانی اوست و بیهوده

نگاهی به نمادپردازی در غزل حسین منزوی ❏ ۸۳

نیست اگر می‌بینیم بعضی از ناقدان قدیم، حتی درشتی و نرمی زبان شعر و الفاظ گویندگان را حاصل طبیعت و خصایص روانی ایشان دانسته‌اند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۱۷). ارتباط ذهن و تصویر، اصلی انکار ناشدنی است که در شعر همه ملل مشهود است و در ادبیات سنتی ما، نمونه‌های این ارتباط را می‌توان در شاهنامه فردوسی و اسکندرنامه نظامی گنجوی دید که یکی جهان را از منظر ذهنیتی حماسی و دیگری از منظری غنایی و بزمی می‌نگرد و تصاویر شعری هماهنگ با این ذهنیت انتخاب می‌شوند. در شعر معاصر فارسی نیز به همین شکل، هماهنگی ذهنیت و تصویر را می‌بینیم. زمستان و بهار یا پاییز در ذهنیت شاعران سیاسی و اجتماعی، نماد مفاهیم سیاسی و اجتماعی است، حال آن‌که در شعر شاعران غزل‌سرا، بزمی و غنایی، بیشتر نماد مفاهیمی شخصی و عاشقانه است.

در شعر منزوی نیز نمادها متأثر از ذهنیت شاعر، غالباً نمادهایی غنایی، رمانتیک و بزمی هستند. منزوی همان‌طور که خود نیز اذعان کرده: «عشق به عنوان هویت اصلی من جا افتاده است» (منزوی، ۱۳۸۲: ۳)؛ شاعر عشق و غزل است و جوهره اصلی سروده‌های او عشق است. این مفهوم (عشق) بر سرتاسر اشعار او سایه افکنده است و «منزوی در سروده‌های خود به ستایش از عشق می‌پردازد و تا آخرین شعرهایش نیز دست از این کار برنمی‌دارد؛ به گونه‌ای که شاید عشق، پربسامدترین واژه در اشعار منزوی باشد» (کرمانی، ۱۳۸۷: ۵۸)

غلبه ذهنیت غنایی و رمانتیک، سبب می‌شود تصاویر و نمادها نیز در ارتباط با این ذهنیت شکل بگیرند. «گل» نماد زخم است، زخم ناشی از گلوله و شاعر با احساس رمانتیک خود زخمی انتزاعی را که معشوق در جان او نشانده، به گلی مانند می‌کند.

با هر گلوله یک گل در جان من نشاندی از بوسه تا که بستی چشم مرا، به رگبار

(منزوی، ۱۳۸۸: ۳۳۶)

شاعر با نگرشی رمانتیک «بهار» را رمز زیبایی و سرزندگی و «خزان» را نماد زردی و افسردگی دانسته و به این شکل احساس خود را بیان داشته و ذهنیت غنایی خود را بازنمایانده است.

۸۴ نگاه به نمادپردازی در غزل حسین منزوی

برگ زرد من کیست؟ پیش گل سرخ تو آه ای بهاری که خزانم از تو پر شد
باغ خزانی‌ام ای یار بی‌تو برگ و بار ندارد وقتی تونستی گل سرخم تقویم من بهار ندارد

(همان، ۲۶۱)

آمده‌ام بسازت ای بهار بی‌ببینم محو تماشا به سایه‌ات بنشینم

(همان، ۳۱۸)

نقش‌های کهنه‌ام چقدر تلخ و خسته و خزانی‌اند نقش غربت جوانه‌ها رنگ حسرت جوانی‌اند

(همان، ۴۰۴)

کلمه «باغ»، از واژه‌های نمادین در ادبیات معاصر فارسی است. این واژه نمادین در شعر معاصر، اغلب با صفت و قیدهایی هم‌چون «خزان‌زده»، «غارت شده»، «بی‌بار و بر» و «فسرده» به کار رفته است که با توجه به بافت و ساختار کلی شعر، ذهنیت و تجربیات شخصی شاعر در برخورد با مسائل پیرامون و سایر ترکیبات و واژگان نمادین شعر، در معانی متفاوتی به کار می‌رود. در شعر اخوان «باغ» نماد کشور ایران است و ماهیتی اجتماعی دارد:

باغ بی‌برگی

روز و شب تنهاست با سکوت پاک غمناکش

ساز او باران، سرودش باد جامه‌اش شولای عریانی است (اخوان ثالث، ۱۳۸۸: ۱۶۶)

ولی ذهنیت غنایی و رمانتیک منزوی اغلب به دور از سیاست و اجتماع است. من او در بسیاری موارد «من» شخصی و فردی است و نمادها نیز در شعر او رنگ ذهنیت و احساس او را دارند، بر این اساس شاعر، «باغ» را نمادی از وجود خود می‌داند که در اثر فراق و هجران معشوق خزان دیده است. این باغ در اثر بی‌مهری و بی‌توجهی معشوق، به باغی خزان زده می‌ماند و با وجود معشوق است که رنگ زرد و خزان از این باغ رخت برمی‌بندد.

گل من! گل عذار من! که حتا عطر نام تو خزان را می‌رماند از حریم باغ تنهایم

بمان تا من به امداد تو و مهر تو باغم را همه از هرزه‌های رسته پیش از تو بپیرایم

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هفدهم ❖ شماره ۴۰ ❖ تابستان ۱۳۹۸

نگاهی به نمادپردازی در غزل حسین منزوی ❏ ۸۵

بمان تا جاودانه در نی سحرآور شعرم تو را ای جاودانه بهترین تحریر! بسرایم

(منزوی، ۱۳۸۸: ۳۹)

بهار در زیبایی و سرزندگی و سرسبزی نمادی برای معشوق شاعر قرار می‌گیرد.

سبزی من از تو جاودانه شد ای بهارم ای بهار جاودانم

(منزوی، ۱۳۸۵: ۴۰)

«باد خزان»، نماد خرابی و ویران‌گری نیز در ارتباط با ذهنیت غنایی شاعر در بیت زیر آمده

است:

انگار کن که با نفس من به سینهات باد خزان وزیده به باغ جوان توس

(منزوی، ۱۳۸۸: ۴۰۹)

«ظلمت آباد» نمادی از وجود تاریک و اندوهناک شاعر است که معشوق با حضور خود به

آن نور و روشنی می‌بخشد.

چشم تو روشن که افروخت بعد از چه شب‌ها یادت چراغی در این ظلمت آباد، امشب

(منزوی، ۱۳۸۸: ۳۷)

بهار رمز و نماد شکفتن، شادابی، نوزایی و نوشدن است. در شعر شهریار آمدن بهار و

پرستو که پیام آور فروردین است، در اشعار فارسی و ترکی او تکرار شده است. ارزش و

اهمیت بهار و جشن باستانی عید نوروز و ارج و منزلت این جشن نزد ایرانیان که در پیش

زمینه ذهنی شاعران هست و به مثابه نمایه‌ای جمعی مورد پذیرش است، عاملی برای خلق این

نماد در ذهن منزوی بوده است. بعد از سیه طوفان و سرما و سوز ویران‌گر زمستان، با نسیم

بهار، شاعر امیدی به رجعت ایام وصال یافته است:

دوباره می‌گذرد بعد از آن سیه طوفان نسیم پاک نوازش بر آشیانه من

مگر صدای بهاری شنیده از سویی؟ که کرده جرات سر بر زدن جوانه من

(همان، ۳۴۷)

نمادهای «سیه طوفان»، «بهار» و «جوانه من» در ارتباط با ذهنیت شاعرانند که معنا می‌یابند و

۸۶ نگاه به نمادپردازی در غزل حسین منزوی

شاعر مفاهیمی متناسب با ذهنیت خود را بر این نمادها حمل کرده و نمادها منطبق با ذهنیت شاعر کارکردی متفاوت یافته‌اند. در دو بیت فوق، نمادها انعکاس مفاهیم سیاسی و اجتماعی مد نظر شاعر می‌باشند که بخشی از غزلیات شاعر به این موضوع اختصاص یافته است.

در شعر منزوی «دیوار» نماد حجاب‌ها و موانع بین عاشق و معشوق است و مرتبط با ذهنیت شاعر، معنا می‌یابد؛ شاعر علی‌رغم این همه موانع و سد راه، بر این است که چون جان‌ها (جان عاشق و معشوق) به هم گره خورده‌اند موانع، مانع حب و دوستی نیستند. مفهوم بیت، بسیار نزدیک به بیتی از حافظ است:

در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست می‌بینمت عیان و دعا می‌فرستمت

(حافظ، ۱۳۶۶: ۱۲۵)

در شعر معاصر نیز شاملو نمادی بسیار زیبا برای دیوار و مانع آورده و می‌سراید:

دست زی دست نمی‌رسد / که سد سفاهتی سیمانی در میان است (شاملو)

بین تو و من این همه دیوار و من با تو کز جان گره خورده ست این پیوند جانانه

(منزوی، ۴۰۱)

در ابیات زیر نیز شاعر دوباره نماد «بهار» و «پاییز» را تکرار می‌کند. وجود خزان و پاییزی و غمزه شاعر که با آمدن معشوق به وجودی بهاری مبدل می‌شود. هر کدام از «بهار» و «پاییز» نماد مفاهیمی در ذهن شاعراند؛ از پاییز جمود و افسردگی و ناامیدی و از بهار شادی و طراوت و سرزندگی را ایراد کرده است. تنها معجزه معشوق است که می‌تواند وجود پاییزی شاعر را به وجودی بهاری مبدل کند و این چنین تغییری شگرف در او پدید آورد. «پرنده» نیز نماد خود شاعر است و نمادی شخصی می‌باشد.

کنون پرنده تو آن فسرده در پاییز به معجز تو بهارین شده است و شورانگیز

بسا شگفت که ظرفیت بهارم بود منی که زیسته بودم مدام در پاییز

چنان به دام عزیز تو بسته است دلم که خود نه پای گریزش بود نه میل گریز

نگاهی به نمادپردازی در غزل حسین منزوی ❏ ۸۷

شده است از تو و حجم متین تو، پُر بار کنون نه تنها بیداری‌ام که خوابم نیز

(منزوی، ۲۱۹)

خزان و بهار در ابیات زیر نیز مرتبط با ذهنیت غنایی شاعر معنا یافته‌اند.

مباد بیم خزانست که هر کجا گذری هزار باغ به شکرانه تو خواهد زاد

خزان عمر مرا داشت در نظر دستی که بر بهار تو نقش گل و شکوفه نهاد

(همان، ۱۹۸)

البته در شعر زیر نمادهایی چون «باغ» و «بهار»، «باران»، «سوار سبز» و... کارکردی اجتماعی - سیاسی دارند و شاعر مفاهیمی اجتماعی را از این نمادها ایراد می‌کند و این امر نشان از این دارد که منزوی در غزلیات خود موضوعاتی سیاسی و اجتماعی را نیز وارد می‌کند و نمادها در شعر او تک معنایی نیستند و در ارتباط با فضای کلی شعر متغیرند. غزل زیر در کلیت خود نمادین است و شاعر با محور قراردادن چند نماد (کلان نماد) از جمله «باغ»، «بهار» و «باران»، دیگر نمادها (نمادهای فرعی) را نیز در ارتباط با این نمادهای اصلی و محوری معنادار کرده است.

چگونه باغ تو باور کند بهاران را؟ که سال‌ها نچشیده است، طعم بهاران را

گمان مبر که چراغان کنند، دیگر بار شکفته‌ها تن عریان شاخساران را

و یا ز روی چمن بستر دویاره نسیم غبار خستگی روز و روزگاران را

درخت‌های کهن ساقه، ساقه‌دار شوند به دار کرده بر اینان تن هزاران را

غبار مرگ به رگ‌های باغ خشکانید زلال جویباری آواز جویباران را

نگاه کن گل من! باغبان باغت را و شانیه‌هایش آن رُستگاه ماران را

گرفتم این که شکفتی و بارور گشتی چگونه می‌بری از یاد داغ یاران را؟

درخت کوچک من! ای درخت کوچک من! صبور باش و فراموش کن بهاران را

۱۱۸۸ نگاهی به نمادپردازی در غزل حسین منزوی

به خیره گوش مخابان، از این سوی دیوار
صلای سُم سَمندان شهسواران را
سوار سبز تو هرگز نخواهد آمد، آه!
به خیره مبر رنج انتظاران را!

(منزوی، ۱۳۸۸: ۲۸)

فضای اختناق آور سیاسی باعث می‌شود نویسندگان و شاعران برای بیان اندیشه‌ها و آرمان‌های خویش، به نوعی بیان نمادین متوسل شوند. حتی شاعرانی که چندان تفکر و ذهنیت سیاسی و اجتماعی بر هنر آنها غالب نیست، اشعاری با این موضوعات دارند. البته در غزل منزوی و سایر شاعران غزل‌سرا آن‌چنان که کلمات، کلماتی نرم و صیقل خورده‌اند، نمادها و تصاویر شعری نیز مرتبط با ذهنیت رمانتیک و غنایی این شاعران هستند و نمادهایی برساخته از عناصری رمانتیک هستند که مفهوم سیاسی اجتماعی به آن حمل شده است. این شاعران و از جمله منزوی در گزینش نمادهای سیاسی - اجتماعی تحت‌تأثیر ذهنیت غنایی خود هستند. منزوی گلایه خود از اوضاع اجتماعی را در قالب نمادهایی چون: چمن، بهار، باغ، درخت، سموم، سرو و ... بیان می‌کند:

الا نسیم نوازش بر این چمن چه رسید؟
بر این فسرده کدامین سموم فتنه وزید
که از هزار بهار گل و شکوفه یکی
به باغ خالی حسرت نصیب ما نرسید
درخت‌های جوان پی شدند و افتادند
عجب مدار که سروی در این چمن نجمید

(منزوی، ۱۳۸۸: ۴۷۳)

در شعر زیر نیز شاعر با زبانی سمبلیک و نمادین و مجموعه نمادها بر آن است تا اوضاع نامطلوب سیاسی و اجتماعی دوران خود را به تصویر بکشد. «باغ»، «خشکی و بی‌باری» و «دیوار» نمادهایی هستند که با کلیت معنایی غزل که اعتراض به وضع موجود است، هم‌راستا می‌باشند.

دوران شکوه باغ از خاطرمان رفته‌ست
امروز که صف در صف خشکیده و بی‌باریم
من راه تو را بسته، تو راه مرا بسته
امید رهایی نیست وقتی همه دیواریم

نگاهی به نمادپردازی در غزل حسین منزوی ❏ ۸۹

(همان: ۲۷)

«دیوار» نماد سکوت و درنگ در برابر ظلم است و عدم اعتراض و این سکوت و درنگ است که هرچه بیشتر ظالم را به تداوم ظلم خویش تشویق می‌کند. شفיעی کدکنی نیز شعری زیبا در این مضمون دارد که نشانگر غلبه این تفکر در شاعران هم‌عصر است:

من درنگ می‌کنم
تو درنگ می‌کنی
ما درنگ می‌کنیم
خاک و میل زیستن در این لجن
می‌کشد مرا
تو را

به خویشتن... (شفיעی کدکنی، ۱۳۷۶: ۴۲۳)

در بیت زیر نیز «پاییز» و «باغ» نمادهایی از مفاهیم سیاسی مد نظر شاعر هستند. پاییزها به دور و تسلسل رسیده‌اند از باغ‌های سبز شکوفا سخن مگو

(منزوی، ۱۳۷۱: ۹۹)

شعر زیر نیز کلیتی نمادین دارد و مجموعه نمادهای اصلی و فرعی، بار سیاسی و اجتماعی دارند و شاعر به کمک این نمادها، زیبا و هنری در پی انتقال مفهوم مدنظر خود به مخاطب بوده است.

خیام ظلمت‌یان را، فضای نور کنی	به ذهن ظلمت اگر لحظه‌ای خطور کنی
نشسته‌ام به عزای چراغ مرده خود	بیا که سوک مرا، ای ستاره! سور کنی
برای من، همه، آن لحظه است، لحظه قدر	که چون شهاب، در آفاق شب عبور کنی
هنوز می‌شود از شب گذشت و روشن شد،	اگر تو — طالع موعود من! — عبور کنی
تراکم همه ابرهای زاینده!	بیا که یادی از این شوره‌زار دور کنی

۹۰ نگاه به نمادپردازی در غزل حسین منزوی

کبوتر افق آرزو! خوشا گذری
بر این غریب، بر این برج سوت و کور کنی
چه می‌شود که شبی، ای شکیب جادویی
عیادتی هم از این جان ناصبور کنی
نه از درنگ، ز تئییست شب هراسانم
اگر در آمدنت بیش از این قصور کنی.

(منزوی، ۱۳۹۰: ۳۷)

در این نوع غزلیات، عشق او از مرحله شخصی فراتر رفته و بعد اجتماعی می‌گیرد. برخی از ارزشمندترین و متعالی‌ترین غزل‌های منزوی آن دسته از غزل‌هایی هستند که شاعر عشق شخصی خود را به عشق اجتماعی پیوند زده است. در واقع می‌توان گفت که عشق و سیاست در آنها به طرز موفقی با هم عجین شده‌اند. در این گونه غزل‌ها، مصداق‌های اجتماعی چون عدالت، آزادی و ... هم‌چون معشوق زیبارویی پنداشته شده‌اند که شاعر در آرزوی وصال آنها لب به تغزل می‌گشاید. در غزل فوق معشوقی که مورد خطاب واقع شده یک شخص خاص نیست، بلکه فضای خاص اجتماعی مورد نظر شاعر است که با فرا رسیدنش، خیمای ظلمت را نورانی کرده و هم‌چون شهابی، شب سیاه حاکم بر جامعه را لحظه‌ای برمی‌آشوبد.

در ابیات زیر نیز شب، دلاور، پنجره و خانه نمادهایی سیاسی - اجتماعی اند.

می‌آمد و شبم از شوکتش شکافته می‌شد
دلاور من وه چه فاتحانه می‌آمد
نگاه پنجره‌ها خیره ماند به راهش
به راه آن‌که برای نجات خانه می‌آمد

(منزوی، ۱۳۹۰: ۵۴)

شاعر از «شب زدگان» نیز انسان‌های گرفتار در ظلم و تباهی را ایراد کرده است. آنان که تسلیم شب - نماد ظلم - شده‌اند و حرکتی به سوی نور و روشنایی و عدالت و آزادی خواهی که «پنجره» نمادی از آن است، نمی‌کنند.

رسد آن روز که این شب‌زدگان برخیزند
تا به روی سحر این پنجره‌ها بکشایند
با کلیدی که به نام تو و من می‌چرخد
قفل‌ها از دل و از دیده ما بکشایند

(همان، ۹۰-۹۱)

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هفدهم ❖ شماره ۴۰ ❖ تابستان ۱۳۹۸

نگاهی به نمادپردازی در غزل حسین منزوی ❏ ۹۱

در بیت زیر نیز شهر شب زده، نماد شهر ظلم‌زده است و شب نماد ظلم و تباهی قرار گرفته است.

تو کی از راه می‌آیی که شهر شب زده را به روشنائی چشمم چراغ واره کنم
زیاس‌های تو مشتت بیاشم از سر شوق به روی آب و قلدح را پر از ستاره کنم
(همان، ۴۶۵)

در ابیات زیر رود، اقیانوس و کاووس هر کدام نمادهایی سیاسی هستند و شاعر این نمادها را مرتبط با ذهنیت خود و در معنایی متفاوت به کار گرفته است.

نوبت آمد می‌نوازد نوبتی ناقوس‌مان تا بگیرد رودها مان راه اقیانوس‌مان
آذرخشی بود و غریب و درخشید و گذشت بانگ نشانوش‌مان و برق بوسابوس‌مان
کرد بخل سرنوشت از نوش‌دارویی دریغ فرصت ماندن نداد این بار هم کاووس‌مان
(همان، ۲۵۰)

آنچه در نمادپردازی منزوی جلب توجه می‌کند و تا حدی دریافت این نمادها را مشکل می‌سازد، انعکاس دونوع عاطفه فردی و اجتماعی در شعر او و ترکیب عشق و سیاست در غزلیات اوست؛ اگرچه عاطفه فردی در مقایسه با عاطفه اجتماعی غالب است ولی این خود مدلول نمادها را در شعر او مبهم می‌سازد و به همین خاطر در رمزگشایی نمادهای شاعرانه وی، کلیت غزل و معنا و مفهوم آن نقشی اساسی دارد.

تأثیرپذیری از سنت شعری در نمادپردازی

شعر هر شاعر سنتزی است از سنت و نو. این ترکیب هم در الفاظ و واژگان شاعران، هم در موضوعات شعری و هم در تصاویر شعری مشهود است. همه شاعران در کنار نوگرایی‌ها و نوجویی‌ها در ابعاد مذکور، رها از تأثیرپذیری از سنت شعری قبل خود، نیز نیستند و کم و بیش نگاهی به گذشته دارند. در غزل منزوی نیز این تأثیرپذیری و تقلید دیده می‌شود و به نسبت بیشتر از شاعران دیگر است. منزوی در کنار نوآوری‌هایی که در نمادپردازی داشته

۹۲ نگاه به نمادپردازی در غزل حسین منزوی

برخی از نمادها را نیز از شعر سنتی به وام گرفته و در شعر خود به کار برده است. «سیمرغ» و «کیمیا» نماد مفاهیمی دست نیافتنی در ادبیات کلاسیک فارسی هستند که شاعر بدین گونه با تأثیر از سنت ادبی شعر فارسی در شعر خود آن را تکرار می‌کند.

اسیر جاذبه بی‌امانات آن پر کاهم که ناتوانمست از طیف کهریا، بگریزم
تو خویش راز اساطیر و قصه‌های محالی و گر به کشور سیمرغ کیمیا بگریزم
(منزوی، ۳۲۳)

«مجنون» و «لیلی» نیز به عنوان نماد عشق‌ورزی و سبیل عاشق و معشوق برگرفته از سنت شعری فارسی‌اند که نشان از سنت‌گرایی شاعر در غزل‌سرایی و توجه به پاره‌ای عناصر نمادین شعر سنتی است. ترکیب سنت و نو و آمیزه این دو در غزل منزوی، کلیتی زیبا و هنری را ساخته و پرداخته‌اند.

بانوی اساطیر غزل‌های من این است صد طعنه به مجنون زده لیلای من این است
گفتم که سرانجام به دریا بزنم دل هشدار دل! این بار، که دریای من این است
باز در شعر زیر:

لیلا دوباره قسمت ابن‌السلام شد عشق بزرگم آه چه آسان حرام شد
می‌شد بدانم که این‌که خط سرنوشت من از دفتر کدام شب بسته وام شد؟
اول دلم فراق تو را سرسری گرفت و آن زخم کوچک دلم آخر جدام شد
(منزوی، ۱۳۸۹: ۵۸)

«قاف» نماد مکان ناشناخته و نامعلوم و «عنقا» در این بیت در مفهوم معشوق نیز نمادهایی برگرفته از سنت شعری‌اند.

دیوانه به سودای پری از تو کبوتر از قاف فرود آمده عنقای من این است
خرداد تو و آذر من بگذر و بگذار امروز بجوشند که سودای من این است
دیر است اگر نه ورق بعدی تقویم کولاکم و برفم همه فردای من این است

نگاهی به نمادپردازی در غزل حسین منزوی ❏ ۹۳

«چاه بیژن» که تصویری برگرفته از شاهنامه است و نماد تیرگی و تنگی و تاریکی است در این بیت منزوی آمده است و گزینش چنین تصویری باز، ذهنیت رمانتیک و غنایی منزوی را برجسته می‌سازد؛ چرا که شاعر تحت تأثیر داستان بیژن و منیژه و عشق‌ورزی این دو در شاهنامه بوده و این تصویر را از شاهنامه به عاریت گرفته است. در شعر فارسی، این تصویر مسبوق به سابقه است و منوچهری دامغانی در قصیده‌ای پیش از منزوی «چاه بیژن» را نماد تنگی و تاریکی می‌داند:

شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک چو بیژن در میان چاه او من

(منوچهری، ۱۳۶۳: ۶۲)

این آسمان بی‌تو گویی، سنگی است بر خانه امروز سنگی که راه نفس را، بر چاه بیژن گرفته است
می‌پوسم از حسرت درون خانه‌ای که دل‌تنگی و ظلمت به چاه بیژن آموخت

(همان، ۵۳۴)

در بیت زیر نیز شاعر نمادهایی از گذشته را گرفته و مفهوم مورد نظر خود را که مرتبط با سیاست است در قالب این نمادها بیان کرده است. «کاووس» نماد ظلم و تباهی و پلیدی و «رستم و سهراب» نماد مظلومیت و صداقت و پهلوانی در دیدگاه شاعرند که ریشه در سنت دارند ولی شاعر مفاهیمی نو بر این نمادهای سنتی حمل کرده و کارکرد آنها را تغییر داده است.

هزار رستم و سهراب مرده‌اند و هنوز دروغ می‌کنند از نوش‌دارویی کاووس

(منزوی، ۱۳۸۸: ۱۷۸)

در بیت زیر نیز «عقاب» نماد مناعت طبع و «زاغ و زغن» نماد مردم فرومایه‌اند.
ای آسمان چه جای عقابان تیزپر کز تنگ عرصه‌ات دل زاغ و زغن گرفت

(۷/۸۵)

این نماد نزدیک به مفهومی که منزوی از آن ایراد کرده، در شعر شفیعی کدکنی نیز آمده است:

... پرسد پس این میان نشانه او چیست؟

۹۴ نگاه به نمادپردازی در غزل حسین منزوی

گویم اگر بنگری نشانه خود این جاست

لاشخوران راست اتحاد همه عمر

لیک تبار عقاب یکه و تنه‌است... (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۳۲۰)

در شعر زیر نیز به زیبایی، نمادهای کهنه و نو را در کنار هم می‌بینیم. «گل» رمز و نماد زیبایی است که در این شعر منزوی آمده و در ادبیات کلاسیک نیز گل با این ویژگی بسیار آمده است. «خطوط موازی» نماد و رمز جدایی از هم و عدم‌وصال هستند که نمادی نو و جدید است و شاعر این تصویر زیبا را از علم ریاضی گرفته است و به این شکل هجران و دوری ابدی بین عاشق و معشوق را گوش‌زد کرده است.

گل شکفته! خداحافظ اگر چه لحظه دیدارت شروع و سوسه‌ای در من به نام دیدن و چیدن بود

من و تو آن دو خطیم آری موازبان به ناچاری که هر دو باورمان ز آغاز به یک‌دگر نرسیدن بود

چه سرنوشت غم‌انگیزی که کرم کوچک ابریشم تمام عمر قفس می‌بافت و لسی به فکر پریدن بود

(منزوی، ۱۳۸۸: ۳۱۳)

برگ زرد و گل سرخ نیز نمادهایی برگرفته از سنت شعری‌اند.

برگ زرد من کیست؟ پیش گل سرخ تو آه ای بهاری که خزانم از تو پر شد

باغ خزانم ای یار بی‌تو برگ و بار ندارد وقتی تونستی گل سرخم تقویم من بهار ندارد

(منزوی، ۱۳۸۸: ۲۶۱)

«یوسف» و «سیاوش» نیز نماد پاکی و از فرهنگ ایرانی و اسلامی اخذ شده‌اند و ریشه در

سنت فکری و فرهنگی ایرانی - اسلامی دارند.

به سینه می‌زندم سر، دلی که کرده هوایت دلی که کرده هوای کرشمه‌های صدایت

نه یوسفم، نه سیاوش، به نفس کشتن و پرهیز که آورد دلم ای دوست! تاب و سوسه‌هایت

تو را ز جرگه انبوه خاطرات قدیمی برون کشیده‌ام و دل نهاده‌ام به صفایت

(همان، ۵۶)

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هفدهم ❖ شماره ۴۰ ❖ تابستان ۱۳۹۸

نگاهی به نمادپردازی در غزل حسین منزوی □ ۹۵

«غنچه» به عنوان نماد دلتنگی، «آینه» نماد دورویی و «می» نماد یکرنگی و صفا در شعر کلاسیک بسیار تکرار شده‌اند و شاعر این نمادها را از شعر کلاسیک فارسی و با تفحص در دیوان شاعران سنتی از آنان به وام گرفته است و نشان تأثیرپذیری از سنت در نمادپردازی است.

حافظ می‌گوید:

چو غنچه گرچه فروبست گیسست کار جهان تو هم چو ابر بهاری گره‌گشا می‌باش

(حافظ، ۱۳۶۶: ۳۷۱)

آینه نیز به عنوان نماد دورویی در شعر خاقانی بسیار آمده است:

لاف یکرنگی مزن تا از صفت چون آینه از درون سو تیرگی داری و بیرون سو صفا

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۱)

شبی با بید می‌رقصم، شبی با باد می‌جنگم که من چون غنچه‌های صبح‌دم بسیار دلتنگم

مرا چون آینه هرکس به کیش خویش پندارد و آلا من چو می با مست و با هشیار یک‌رنگم

«نسیم» به عنوان پیک عاشق و معشوق، «خسرو» و «کوهکن» همه نمادهایی برگرفته از سنت شعری فارسی هستند و این همه تصویر که شاعر از غزل سنتی گرفته نشان از این دارد که غزل معاصر در تصویرپردازی با این که فضاهایی جدید خلق کرده ولی تأثیر غزل سنتی نیز در بخش بزرگی از غزل‌پردازی معاصر پر رنگ است و شاعران معاصر چندان نتوانسته‌اند خود را از سلطه غزل سنتی رها کنند، حال آن‌که نوجویی و نوگرایی در شعر نیمایی و سپید (شاملویی) قابل توجه است.

نسیم خوش خبر! از نور چشم من چه خبر؟ همیشه در سفر! از بوی پیرهن چه خبر؟

تو پیکری و همه پیغام عاشقان داری از آن پری، گل قاصد! برای من چه خبر؟

به رغم خسرو از آن شهسوار شیرین کار برای تیشه زن خسته - کوهکن - چه خبر؟

اختری خرد چه با ظلمت من خواهد کرد؟ تو برآی از افق و خوشه پروینم باش

(منزوی، ۱۳۷۷: ۱۳۷)

گل نیز نمادی تکراری برای معشوق است که در شعر منزوی نیز تکرار شده است.

پلنگ من - دل مغرورم - پرید و پنجه به خالی زد که عشق - ماه بلند من - ورای دست رسیدن بود
گل شکفته! خداحافظ اگر چه لحظه دیدارت شروع وسوسه‌ای در من به نام دیدن و چیدن بود

(منزوی، ۱۳۸۸: ۳۱۳)

نمادهای شخصی و فردی

از بارزترین ویژگی‌های تصویرپردازی شعر معاصر، انعکاس نگاه شخصی، تکیه بر فردیت و عینیت و تجارب فردی در این مورد است و همین عامل سبب تنوع تصاویر شعری در دوره معاصر شده است. نگاه دیگر گونه به طبیعت و عینیت‌گرایی در این مورد سبب خلق نمادهایی نو و شخصی شده است. طبیعت منبع الهام بسیاری از شاعران معاصر در خلق نمادهای شعری است و می‌توان گفت که در مقایسه با دوره‌های بعد گرایش به طبیعت در تصویرپردازی در شعر معاصر رشد چشم‌گیری داشته است که در شعر نیما، شفیعی کدکنی، منوچهر آتشی و... می‌توان دید. این عامل نشان از تغییر نگرش نسبت به طبیعت در شعر معاصر است و تکیه و تاکید به نگاه شخصی در شعر را می‌نمایاند. طبیعت‌گرایی در خلق نمادها از مختصه‌های نمادپردازی منزوی است و منزوی کوهستان را نماد استعلاء و شکوه و دریا را رمز استیلاء و چیرگی می‌داند.

چه تلیقی ست با چشم تو - این هر دم اشارت گر - به استعلای کوهستان و استیلاهی دریایم؟

شاعر با الهام از طبیعت نمادهایی را در شعر خود می‌آورد که بکر و بدیع هستند و نشانگر دید شخصی او در نمادپردازی هستند. «آبشار» در نگاه شاعر نماد رهایی است و «چشمه‌ساران» نماد پاکی، صافی و زلالی‌اند. گیسوان معشوق در رهایی و چشمان معشوق در صفا به این دو نماد مانند گشته‌اند.

ای گیسوان رهای تو از آبشاران رهاتر چشمانت از چشمه ساران صاف سحر با صفاتر

(منزوی، ۱۳۸۸: ۲۳)

نگاهی به نمادپردازی در غزل حسین منزوی ❏ ۹۷

«زمین سوخته» نیز رمز بی‌حاصلی و بی‌برکتی است که شاعر این چنین زیبا به آن اشاره کرده است.

مرا ندیده بگیریید و بگذرید از من که جز ملال نصیبی نمی‌برید از من
زمین سوخته‌ام نا امید و بی‌برکت که جز مراتع نفرت نمی‌چرید از من
عجب که راه نفس بسته‌اید بر من و باز در انتظار نفس‌های دیگریید از من

«آفتاب خط استوا» نماد گرما و روشنی و «شب قطبی» نماد سرما و تاریکی نیز از نمادهایی هستند که نوجویی و نوگرایی شاعر را در نمادپردازی نشان می‌دهند و تأثیر زمانه شاعر و علوم زمان شاعر را در نمادپردازی انعکاس می‌دهند.

تو آفتاب خط استوا و من شب قطبی تو سلاله نوری من از تبار ظلامم

(منزوی، ۱۳۷۴: ۳۲)

توجه به فرهنگ شرق دور و تأثیرپذیری از آن نیز از موضوعاتی است که در شعر معاصر فارسی باب شده است. شاعران معاصر با توجه به گستردگی روابط ادبی در دوره معاصر و آشنایی با فرهنگ و ادبیات ملل مختلف، تأثیراتی از آن پذیرفته‌اند که در اشعارشان انعکاس یافته است. شرق دور و توجه به ویژگی‌های فکری و فرهنگی و عرفانی آن نخست در شعر سپهری انعکاس یافته و در شعر او به اوج خود رسیده است. عماد در این باره می‌نویسد: «شعر سپهری دارای سرمنشأ لطیفی است. این سرمنشأ در پی جستجوهای عرفانی و کشف و شهودهای روحانی با سیر در آفاق و انفس و تاملات هنری به دست آمده است. جست و جوهای عرفانی با بهره‌گیری از عرفان بودایی - شرقی انجام گردیده است. شرق یکی از برترین بن‌مایه‌های عرفانی سهراب است... تمام اشارت‌های عرفانی که سهراب از آن سخن می‌گوید، نوعی دریافت واقعی از عرفان بودایی است که در قالب شعر با آن برخورد می‌کنیم» (عماد، ۱۳۷۷: ۶۶) تحت‌تأثیر او شاعران دیگر نیز در دوره‌های بعد، کم و بیش نگاهی به فرهنگ و ویژگی‌های فرهنگی مشرق زمین داشته‌اند. در شعر منزوی نیز نمود این تأثیر را در نمادپردازی شاعر می‌توان دید. «معابد مشرق زمین» نماد عظمت و شکوه در شعر منزوی قرار

۹۸ نگاه به نمادپردازی در غزل حسین منزوی

گرفته و شاعر معشوق خود را در عظمت و شکوه به این معابد مانند کرده و در کنار این، حس پرستش و احترام به معشوق را نیز به مخاطب انتقال داده است.

تسواز معابد مشرق زمین عظیم‌تری کنون شکوه تو و بهت من تماشایی است

(منزوی، ۱۳۸۸: ۲۴)

تنهایی بودا و عدم‌دل بستگی و وابستگی که در تعالیم او تبلیغ می‌شود و در شعر سپهری نیز تکرار شده است سبب شده که بودا نماد تنهایی در شعر معاصر قرار گیرد. منزوی نیز در ابیات زیر بودا و باغ بودا را نماد تنهایی قرار داده است:

خالی‌ام چون باغ بودا، خالی از نیلوفرانش خالی‌ام چون آسمان شب زده بی‌اخترانش

خلق، بی‌جان، شهر گورستان و ما در غار پنهان یأس و تنهایی من، مانند لوط و دخترانش

(۱۲۳)

به سرافکنده مرا سایه‌ای از تنهایی چتر نیلوفر این باغچه بودایی

بین تنهایی و من راز بزرگی است، بزرگ هم از آن‌گونه که در بین تو و زیبایی

(منزوی، ۱۳۸۹: ۷۴)

بودا تنهایی عارفانه را برگزیده بود و در این مورد می‌گفت: «از دل بستگی‌ها و وابستگی‌هاست

که اندوه زاید، چون این را بینی چونان کرگدن تنها سفر کن» (شمیسا، ۱۳۸۲: ۱۸۳-۱۸۲)

در شعر زیر نیز شاعر با دیدی شخصی و فردی «رود» را نماد حرکت و پویایی و نیاسودن

دانسته است که تصویری زیبا و هنری است:

گفتم که سرانجام به دریا بزنم دل هشدار دل! این بار، که دریای من این است

من رود نیاسودنم و بودن و تا وصل آسودگی‌ام نیست که معنای من این است

البته پیش از منزوی شاملو نیز رود را رمز حرکت و نیاسودن قرار داده با این تفاوت که

رهیافت شاملو در شعر «رود» رهیافتی سیاسی و اجتماعی است و شاعر حرکت و پویایی را

رمز موفقیت در عملی کردن ایده خاص خود می‌شمارد. رود شاملو در مسیر حرکت خود با

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هفدهم ❖ شماره ۴۰ ❖ تابستان ۱۳۹۸

نگاهی به نمادپردازی در غزل حسین منزوی ❏ ۹۹

هر خرسنگ - که نمادی از انسان‌هایی با تفکراتی خاص و بسته است - به ستیز برمی‌خیزد و راه خود را برای رسیدن به هدف غایی خود همراه با ستیز می‌پوید.

خویشتن را به بستر تقدیر سپردن

و با هر سنگریزه

رازی به نارضایی گفتن

زمزمه رود چه شیرین است...

و هم‌چنان در شیب خاک فروتر نشستن

و با هر خرسنگ به جدالی برخاستن

چه حماسه‌ای است رود

چه حماسه‌ای است (شاملو، ۱۳۸۲: ۶۱۷)

ولی نگاه منزوی به پویایی و حرکت رود در حرکت به سوی معشوق و رسیدن به وصال اوست. شاعر لحظه‌ای غافل از معشوق نیست و هم‌چون رود در پویش و حرکت است. لازم به ذکر است که در شعر شفيعی نیز دریا نماد پویش و حرکت است و این همه نماد نو نشان از نوپردازی و تکیه بر دید شخصی است که مد نظر نیما نیز بوده و تاکید داشت که: «سعی کنید همان‌طور که می‌بینید بنویسید و سعی کنید شعر شما نشانی واضح‌تر از شما بدهد. وقتی که شما مثل قدام می‌بینید و برخلاف آنچه در خارج قرار دارد می‌آفرینید و آفرینش شما به کلی زندگی و طبیعت را فراموش کرده است. با کلمات همان قدام و طرز کار آنها باید شعر بسرایید اما اگر در پی کار تازه و کلمات تازه‌اید لحظه‌ای در خود عمیق شده فکر کنید آیا چطور دیده‌اید؟» (نیمایوشیج، ۱۳۸۵: ۳۵)

اگر ساحل خموش و قطره آرام و گر کار صدف چشم انتظار است

من و دریا نیاساییم هرگز قرار کار ما بر بی‌قراری است

(شفيعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۴۱۷)

دست‌های سیمانی نیز نماد دست‌هایی خالی از احساس و عاطفه است که در این بیت

۱۰۰ نگاه به نمادپردازی در غزل حسین منزوی

منزوی آمده است.

عمری نوازشم کرد با دست‌های سیمانی اگر توفان هم باشی آه، خسته‌تر از اینم مخواه

(منزوی، ۱۷۸)

«دست سیمانی» نماد دست‌های خالی از احساس در شعر فروغ نیز آمده است:

و این منم

زنی تنها

در آستانه فصلی سرد

در ابتدای درک هستی آلوده زمین

و یاس ساده و غمناک آسمان

و ناتوانی این دست‌های سیمانی... (فروغ، ۱۳۷۸: ۳۹۵)

ترکیبات «مکعب سیمانی» و «سد سیمانی» نیز تصاویر شعری هستند که فروغ و شاملو

پیش از منزوی در شعر خود آورده‌اند (فروغ، ۱۳۷۸: ۲۷۴)

صدای باد می‌آید / صدای باد می‌آید ای هفت سالگی / چه قدر باید پرداخت / چه قدر

باید / برای رشد این مکعب سیمانی پرداخت (همان، ۲۸۴)

نتیجه

با مطالعه‌ای در نمادپردازی منزوی می‌توان به این نتیجه رسید که غالب نمادها در شعر او نشأت گرفته از ذهنیت رمانتیک و غنایی او هستند، هر چند وی در بخشی از غزلیات خود نمادهایی سیاسی - اجتماعی نیز به کار گرفته است ولی این نمادها نیز متأثر از ذهنیت رمانتیک و غنایی او هستند. او شاعر عشق است نه سیاست. نمادپردازی او گستردگی و عمق نمادهای شاعران اجتماع هم‌چون نیما، شاملو، شفیعی و... را ندارد. او در نمادپردازی هرچند نوآوری‌هایی داشته و در بسیاری موارد دید نو و شخصی خود را انعکاس داده ولی سنت نیز در نمادپردازی او پر رنگ است و نمادهایی را مورد استفاده قرار داده که در سنت شعری فارسی بسیار تکرار شده‌اند. می‌توان گفت که در نمادپردازی او سنت و نوآوری به هم آمیخته‌اند و در کنار این با توجه به انعکاس عشق و سیاست در غزل او، نمادها باید با توجه به فضای کلی غزل و مفهوم آن معنایی شوند و نمی‌توان ذهنیت ثابتی در مورد انعکاس من فردی یا من اجتماعی در شعر او یافت. با این همه نمادهایی که شاعر در شعر خود به کار برده هنری، زیبا و لذت بخش‌اند و شاعر به کمک این نمادها هرچه بهتر از عهده القاء و انتقال مفاهیم مورد نظر خود برآمده است.

منابع و مأخذ

- ۱- اخوان ثالث، مهدی. زمستان. تهران: انتشارات زمستان، ۱۳۸۸.
- ۲- پرین، لارنس. شعر و عناصر شعری. مترجم غلامرضا سلگی، چاپ دوم، تهران: انتشارات رهنما، ۱۳۸۱.
- ۳- پورنامداریان، تقی؛ خسروی شکیب، محمد، «دگر دیسی نمادها در شعر معاصر»، فصلنامه علمی و پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»، ش یازدهم، پاییز و زمستان، ۱۳۸۷.
- ۴- چدویک، چارلز. سمبولیسم. ترجمه مهدی سحابی، چ اول، تهران: نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۵.
- ۵- حافظ شیرازی، شمس‌الدین. دیوان غزلیات. به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: انتشارات صفی‌علیشاه، چاپ چهارم، ۱۳۶۶.
- ۶- خاقانی، افضل‌الدین بدیل. دیوان. تصحیح و مقدمه و تعلیقات به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، چاپ هفتم، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۲.
- ۷- دیچز، دیوید. شیوه‌های نقد ادبی. ترجمه غلامحسین یوسفی و صدقیانی، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۹.
- ۸- شاملو، احمد. مجموعه آثار (دفتر یکم شعرها). تهران: انتشارات نگاه، چاپ چهارم، ۱۳۸۲.
- ۹- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. آینه‌ای برای صداها. تهران: انتشارات علمی، چ اول، ۱۳۷۶.
- ۱۰- _____، _____، صورخیال در شعر پارسی. تهران: انتشارات نیل، ۱۳۴۹.
- ۱۱- _____، _____، هزاره دوم آهوی کوهی. تهران: انتشارات سخن، ۱۳۷۶.
- ۱۲- شمیسا، سیروس. نگاه‌ها به سپهری. سیروس شمیسا، چ هشتم، تهران: صدای معاصر، ۱۳۸۲.
- ۱۳- عماد، حجت. سهراب سپهری و بودا. حجت عماد، تهران: فرهنگستان یادواره، ۱۳۷۷.
- ۱۴- فرخزاد، فروغ. فروغ جاودانه (مجموعه شعرها و نوشته‌ها و گفتگوهای فروغ فرخزاد). به کوشش عبدالرضا جعفری، تهران: نشر تنویر، ۱۳۷۸.
- ۱۵- کرمانی، حسین. «نام من عشق است آیا می‌شناسیدم»، دو ماهنامه علوم سیاسی، شماره ۱۹۷، صص ۵۹-۶۰، ۱۳۸۷.
- ۱۶- منزوی، حسین. مجموعه اشعار. به کوشش حسن فتحی، تهران: آفرینش و نگاه، ۱۳۸۸.
- ۱۷- _____، _____، حنجره زخمی تغزل. چاپ چهارم، تهران: آفرینش. ۱۳۹۰.
- ۱۸- _____، _____، با عشق در حوالی فاجعه. تهران: پازنگ، ۱۳۷۱.
- ۱۹- _____، _____، با سیاوش از آتش. تهران: پازنگ، ۱۳۷۴.
- ۲۰- _____، _____، از کهربا و کافور. تهران: کتاب زمان، ۱۳۷۷.

نگاهی به نمادپردازی در غزل حسین منزوی □ ۱۰۳

۲۱- _____ ، _____ . تیغ و ترمه و تغزل. تهران: آفرینش، ۱۳۸۵.

۲۲- منوچهری دامغانی، احمد بن قوس. دیوان. به کوشش محمد دبیر سیاقی، زوار، چاپ پنجم.

۲۳- میرصادقی، جمال؛ میرصادقی، میمنت. واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی. تهران: کتاب مهناز،

۱۳۷۷.

۲۴- یوشیج، نیما. حرف‌های همسایه. به کوشش سیروس طاهباز، تهران، ۱۳۸۵.

25- Edin j.barton and Glenda (1997), a contemporary gide to literary terms, Houghton mfflin ,p192